

دکتر امیر محمد حاجی یوسفی

گزارش منازعه اعراب و اسرائیل:

چگونگی کارکرد هژمونی

Tamar Libes, Reporting the Arab - Israeli Conflict, How Hegemony Works

(London: Routledge, 1997)

رابطه رسانه‌ها (اعم از روزنامه‌ها و مطبوعات به طور کلی، رادیو و تلویزیون) با سیاست، یکی از مباحث و عرصه‌های عمده‌ای است که علاقه بسیاری از اندیشمندان اجتماعی به ویژه دانشمندان علم سیاست را برانگیخته است. نقش رسانه‌ها در ملت‌سازی و دولت‌سازی و همچنین حفظ امنیت ملی، حفظ هویت ملی و پیشبرد اهداف داخلی و خارجی دولت ملی و غیره، توسط دانشمندان علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روزنامه‌نگاری و مطالعات فرهنگی و رسانه‌ای مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. کتاب «گزارش منازعه اعراب و اسرائیل» یکی از کتبی است که در این رابطه به نگارش درآمده و سعی نموده با تمرکز بر رسانه‌های داخل اسرائیل، چگونگی فعالیت آنها به ویژه شیوه تهیه گزارش در مورد منازعه اعراب و اسرائیل، شامل انتفاضه در سرزمینهای اشغالی را مورد بررسی قرار دهد. در این نوشتار به معرفی کتاب پرداخته و ضمن بررسی چارچوب تئوریک ارائه شده از سوی نویسنده، تزی اصلی کتاب را نمایان ساخته و بحثهای اصلی در هر یک از فصول کتاب را مرور می‌کنیم و در موارد لازم، نقدی از برخی مطالب کتاب ارائه می‌دهیم.

کتاب «گزارش منازعه اعراب و اسرائیل» شامل دوازده فصل است. در فصل اول که همان مقدمه کتاب است، نویسنده به معرفی مفاهیم و چارچوب تئوریک خود و سازماندهی کتاب



پرداخته است. موضوع عمده‌ای که مؤلف برای توضیح موضوع خود به کار گرفته مفهوم هژمونی یا استیلاست. در واقع هدف نویسنده در کل کتاب این است که نشان دهد در مورد رسانه‌های اسرائیلی و گزارش منازعه اعراب و اسرائیل توسط آنها، هژمونی چیست، چه نقش و کار ویژه‌ای دارد و چگونه کار می‌کند، همان طور که از تیتل فرعی عنوان کتاب نیز برمی‌آید.

یکی از مباحث عمده در معرفت‌شناسی علوم اجتماعی و مناظره عمده میان پوزیتیویست‌ها و گروه مقابل آنها (تاریخ‌گرایان، نسبی‌گرایان، هرمنوتیک و...)، بحث رابطه مشاهده‌کننده (observer) و مشاهده شده (observed) طی فرآیند پژوهش است. پوزیتیویست‌های اولیه معتقد بودند که میان این دو هیچگونه رابطه‌ای وجود ندارد و پژوهشگر بدون اینکه ارزشها و هنجارهای خود را در فرآیند پژوهش دخالت دهد، به مطالعه واقعیت‌های مشاهده شده می‌پردازد. به عبارت دیگر، میان واقعیتها (facts) و ارزشها (values) هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. تفاوت نمی‌کند که مشاهده‌کننده دارای چه ارزشهایی باشد (مسلمان یا غیرمسلمان، ترک یا عرب یا فارس و...) واقعیتها جایی در خارج وجود دارند (realities are existing out there) و همه می‌توانند آنها را مشاهده و نسبت به آنها شناخت پیدا کنند. به عبارت دیگر، میان فاعل شناساگر (سوژه یا subject) و شیئی مورد شناسایی (اوبژه یا object) هیچ ارتباطی وجود ندارد. اما گروه مقابل پوزیتیویست‌ها، معتقد است شاید این جدایی در علوم دقیقه ممکن باشد، اما در علوم اجتماعی ممکن نیست. در پژوهش علوم اجتماعی، ارزشها، تمایلات، جانبداریها، ایستارها و هنجارهای سوژه قطعاً بر نحوه مشاهده اوبژه و شناخت آن تأثیر می‌گذارد.

حال با این مقدمه وارد بحث مؤلف کتاب می‌شویم. وی معتقد است که هرگونه گزارشی از یک واقعیت، توسط گزارشگر و خبرنگار، خواه ناخواه بیان‌کننده دیدگاهها و ایستارهای او می‌باشد، به خصوص گزارش از یک منازعه مانند آنچه میان اعراب و اسرائیل گذشته است. به عبارت دیگر، یک گزارشگر اسرائیلی (که موضوع بحث عمده کتاب است) نمی‌تواند در گزارش از منازعه اعراب و اسرائیل، به طرف دیگر پردازد و داستان را از منظر او بگوید، بلکه داستان را بر اساس دیدگاه خود (که مسلماً در این منازعه چون اسرائیلی است طرفدار طرف اسرائیلی هم است) و طرف خود می‌گوید. به عبارت دیگر، در ابتدا یک تمایز میان ما (we) و دیگران (them) یا (others) به وجود می‌آید که باعث می‌شود گزارش از حالت نوعی جانبداری برخوردار باشد.

بدین ترتیب، گزارشگر اسرائیلی چه بخواهد و چه نخواهد در خدمت فرهنگ خود قرار دارد، در حالی که انتظار از او و رسانه‌ها این است که مستقل باشند و مانند یک دیده‌بان (watchdog) عمل نمایند. به اعتقاد نویسنده، در اینجا باید به دنبال رد پای هژمونی گشت. نویسنده، تعریف ریموند ویلیامز از هژمونی را پذیرفته و آن را در سراسر کتاب خود به کار می‌بندد. به اعتقاد ویلیامز، هژمونی عبارت است از درونی کردن «یک سیستم زنده معانی و ارزشهای» موجود در یک فرهنگ که مردم از طریق آن واقعیت را تجربه می‌نمایند و خودشان را می‌نگرند. به اعتقاد نویسنده، این تعریف از هژمونی نشان دهنده این است که فرآیندهای هژمونیک بسیار پیچیده و گسترده هستند و زندگی ما را اشباع نموده‌اند (ص ۱). به اعتقاد ویلیامز، چالش رو در روی هر تحلیلگر این است که درباب چگونه فرایند هژمونی و سلطه کار می‌کند و فورم‌اسیونهای سلطه چگونه حاصل می‌شوند. نویسنده کتاب، موضوع هژمونی را بر نحوه بازنمایی مناظره اعراب و اسرائیل توسط رسانه‌های اسرائیلی، به کار می‌بندد. به عبارت دیگر، نحوه پوشش خبری مناظره اعراب و اسرائیل (قبل از انتفاضه، طی دوران انتفاضه، بعد از انتفاضه) توسط رسانه‌های اسرائیلی و چگونگی کارکرد هژمونی مورد بحث تفصیلی قرار می‌گیرد (ص ۲).

البته واضح است که در هر کشور فرهنگ خاصی وجود دارد. به اعتقاد نویسنده، هژمونی در جامعه یهودی - اسرائیلی مربوط به پذیرش اجتماعی ایدئولوژی صهیونیستی است که بر نحوه گزارش رسانه‌های اسرائیلی تأثیر می‌گذارد. در اینجا باید توجه داشت که نویسنده، جامعه اسرائیل را به عنوان یک جامعه یکپارچه (مونولیتیک) در نظر گرفته که در آن تغییر و تفاوت و اریانس وجود ندارد. به عبارت دیگر، او چنین اعتقاد دارد که در جامعه اسرائیل پذیرش ایدئولوژی صهیونیستی به شکل اجتماعی وجود دارد، در حالی که در حال حاضر جامعه اسرائیل دستخوش تحولات عظیمی است و مبحث پسا صهیونیسم البته به یک معنای آن یعنی رد و انکار ایدئولوژی صهیونیستی، نشان دهنده این تحولات است (به مقاله پسا صهیونیسم در همین شماره مراجعه نمایید).

هدف اصلی نویسنده نشان دادن این است که چگونه این هژمونی بر اعمال رسانه‌های اسرائیلی تأثیر دارد. به اعتقاد نویسنده، این هژمونی زنده است و رسانه‌های اسرائیلی حتی رسانه‌هایی که موضع انتقادی داشته و می‌خواهند استقلال خود را حفظ نمایند. بدین ترتیب،



نویسنده به نحوی مضمهر و ضمنی می‌خواهد این نکته را القاء نماید که اگر رسانه‌های اسرائیلی به نحوی جانبدارانه عمل می‌کنند و در گزارش از منازعه اعراب و اسرائیل فقط طرف خود (ما) را در نظر می‌گیرند و طرف دیگر (یعنی فلسطینی‌ها و اعراب) را در نظر نمی‌گیرند و در واقع در گزارش خود به نحوی عینی (objective) و عملی و مستقل عمل نمی‌نمایند، مقصر نیستند. به عبارت دیگر، آنها ناخواسته در حوزه فرهنگ هژمونیک خود قرار گرفته و عمل می‌نمایند و این نتیجه فرآیند کارکرد هژمونی است که حتی رسانه‌های منتقد و رسانه‌هایی که می‌خواهند مستقل از دولت اسرائیل عمل نمایند، بر این کار قادر نیستند. این دیدگاه نویسنده اولاً عذرخواهانه و دفاع‌گونه (apologetic) است، یعنی می‌خواهد به نحوی ضمنی از عملکرد رسانه‌های اسرائیلی در این ارتباط، دفاع نماید، ثانیاً نویسنده از لحاظ معرفت‌شناختی دارای دیدگاه ساختاری است و برای کارگزار (agency) نقشی قائل نمی‌شود (مناظره ساختار - کارگزار یکی از مناظره‌های اساسی کنونی در علوم اجتماعی است. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمدحاجی یوسفی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی فصل ۱۰).

به اعتقاد نویسنده، رسانه‌های اسرائیلی دارای چهار قید هژمونیک هستند (ص ۲). اول اینکه خود منازعه و درگیری ماهیتاً موجب می‌شود که از لحاظ فنی رسانه‌های اسرائیلی فقط دسترسی به یک طرف (یعنی طرف خودشان: ما) داشته باشند. به عبارت دیگر، گزارشگر اسرائیلی به علت عدم دسترسی به طرف دیگر، ناخواسته روایت‌گر داستان از منظر طرف خود است. علاوه بر این، منازعه موجب این می‌شود که گزارشگر اسرائیلی (چون اسرائیلی است) به علت صدمه‌ای که طرف اسرائیلی در این منازعه متحمل می‌شود، نسبت به بسیاری مطالب توجه نداشته باشد (یعنی چشم خود را به روی بسیاری واقعیتها ببندد). (ص ۳).

دومین قید هژمونیک مربوط به اسرائیلی بودن گزارشگر است. گزارشگر اسرائیلی خود را جزئی از نهضت صهیونیستی نه یک خارجی منتقد می‌داند. به عبارت دیگر، او به نحوی آگاهانه می‌داند که جدای از بحث منازعه، یک صهیونیست است و بدین علت نسبت به جامعه خود و دولت خود دارای مسئولیت می‌باشد و باید برای پیشبرد آنها بکوشد.

سوم اینکه در جامعه اسرائیلی به علت جایگاه و کار ویژه خاصی که ارتش از قبل از تشکیل

دولت اسرائیل تاکنون داشته، انتقاد از هر آنچه که به نحوی با ارتش ارتباط دارد، کار بسیار دشواری است. به عبارت دیگر، رسانه‌ها خود اعتقاد خاصی نسبت به ارتش اسرائیل دارند و در نتیجه از آن انتقاد نمی‌نمایند. ارتش اسرائیل در واقع باعث شد تا یهودیان با وضع آشفته‌ای که داشتند (مردمانی بدون سرزمین و استقلال سیاسی) به یک وضعیت دولت - ملت (تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸) منتقل شده و بتوانند تاکنون آن را حفظ نمایند.

چهارمین قید هژمونیک، مربوط به خوانندگان رسانه‌های نوشتاری و شنوندگان و بینندگان رادیو و تلویزیون است. مانند هر جامعه دیگر، روزنامه نگاران و رسانه‌های اسرائیلی جامعه خود را به خوبی می‌شناسند و از خطوطی عبور نمی‌کنند که ممکن است نوعی هجمه به ارزشها و خواسته‌های جامعه تلقی شود.

در فصل دوم کتاب، نویسنده نشان می‌دهد که علیرغم تحولاتی که در رسانه‌ها طی زمان در اسرائیل رخ داده و مراحلی که طی شده، رسانه‌ها همچنان داخل محدوده‌های هژمونیک باقی مانده‌اند. نویسنده با نشان دادن تحولات نهادی و فرهنگی در رسانه‌های اسرائیلی مدعی است هرچند رسانه‌های اسرائیلی در حال حاضر استقلال بیشتری از لحاظ نهادی پیدا کرده‌اند، اما تعهدشان نسبت به نخبگان سیاسی و فرهنگ هژمونیک پابرجا مانده است (ص ۱۱).

در این فصل نویسنده به تشخیص و توصیف سه تحول تاریخی رسانه‌های اسرائیل یعنی حرکت از رسانه‌های انقلابی در حال مبارزه در راستای نهضت ملی صهیونیستی بر علیه قیومیت بریتانیا، به سوی رسانه‌های مسئول از لحاظ اجتماعی و وفادار به دولت و ملت نوپا؛ حرکت از رسانه‌هایی که بسیار سیاسی بودند و تعلقات حزبی شدید داشتند به رسانه‌هایی که تجاری‌اند و مستقل و با مخاطبان گوناگون سخن می‌گویند؛ و بالاخره حرکت از رسانه‌های تجاری به سوی رسانه‌های بیشتر انحصاری که در اختیار عده معدودی قرار گرفته که هدفشان سود آوردی و ارائه برنامه‌های سرگرم کننده است می‌پردازد. (صص ۱۹ - ۱۳).

فصل سوم کتاب به اهمیت منازعه و کشمکش اعراب و اسرائیل برای حفظ وحدت و همگرایی اسرائیل می‌پردازد. به اعتقاد نویسنده، به علت وجود تقریباً دائمی منازعه در اسرائیل و بعضاً «جنگ» شهروند اسرائیلی بودن دربرگیرنده تعهد خیلی بیشتر نسبت به جمع در مقایسه با شهروند کشورهای اروپایی است. (ص ۲۰) مطابق با پیمایشهای انجام شده، زمانهایی که



منازعه اعراب و اسرائیل تا حدی فروکش کرده است، منازعه‌های داخل اسرائیل که عمدتاً میان اسرائیلی‌های غرب تبار و شرق تبار و همچنین میان اسرائیلی‌های مذهبی و غیرمذهبی وجود دارد، افزایش یافته است. در این رابطه، این فصل به بررسی نقش رسانه‌ها به عنوان ابزار هشدار دهنده منازعه می‌پردازد که در واقع چشم و گوش اسرائیل می‌باشند و هرگونه احتمال خطر یا تهدید را پیشاپیش نشان می‌دهند (ص ۲۱).

فصل چهارم یکی از جالب‌ترین مباحث کتاب است. در این فصل نویسنده با نشان دادن چگونگی درونی سازی سانسور، به بررسی این مطلب می‌پردازد که چگونه سانسور و دمکراسی در اسرائیل همزیستی می‌نمایند. نویسنده معتقد است بنای رسانه‌های اسرائیلی بر خودسانسوری نهاده شده است. رسانه‌های اسرائیلی قبل از تشکیل دولت اسرائیل به علت تعهدی که نسبت به نهضت صهیونیستی داشتند، برای جلوگیری از وارد آمدن هرگونه ضربه‌ای به آن، به خودسانسوری می‌پرداختند. این رسانه‌ها بعد از تشکیل دولت اسرائیل تاکنون نیز به طور عمومی می‌پذیرفتند که اسرائیل همچنان آسیب‌پذیر بوده و نیازمند حمایت است، از این رو خودسانسوری برای حفظ آن را امری لازم می‌دانستند (ص ۲۸). و همچنین وجود سانسور دولتی یا اجبار رسانه‌ها ضروری نیست و هرچند سانسور توسط ارتش صورت می‌گیرد، اما این سانسور با زور و اجبار نبوده بلکه از طریق مذاکره صورت می‌گیرد. این امر بدین علت است که سانسور در رسانه‌های اسرائیل درونی شده است (ص ۳۰). «درونی شدن تعهدی عمیق نسبت به تلاش صهیونیستی و همراه آن پذیرش نیاز به سانسور به ویژه در مواردی که حیات اسرائیل در معرض تهدید است (یعنی مبارزه با اعراب)، به نحوی واضح یکی از ابزارهای عمده‌ای است که هژمونی از طریق آن در اسرائیل کار کرده است» (ص ۳۰). نویسنده مدعی است که «در اغلب موارد، روزنامه‌نگاران نه به علت ملاحظات مربوط به رفاه کوتاه مدت یا ترس از کنترل... عمل می‌کنند، بلکه عمل آنان به علت احساس مسئولیت عمیقی است که نسبت به جمع دارند. هرچند تعجب‌آور است، اما روزنامه‌نگاران اسرائیلی معتقدند که تعهد آنان نسبت به رسانه‌های آزاد و تقاضاهای مربوط به سانسور، قابل جمع با یکدیگرند» (ص ۳۱). وضعیت به گونه‌ای است که عده‌ای معتقدند حتی اگر در اسرائیل سانسور نیز صورت نمی‌گرفت، وضعیت غیر از آنچه هست، نمی‌بود. به عبارت دیگر، «حتی اگر هیچ سانسوری وجود نداشت، روزنامه‌نگاران

خود چیزهایی را که معتقدند به حال کشور مضر است، سانسور می‌کردند» (ص ۳۵).

نویسنده در فصل پنجم بدین مطلب می‌پردازد که وجود سانسور تنها بخشی از نحوه کارکرد هژمونی را نشان می‌دهد. به اعتقاد او، مذاکرات میان رسانه‌ها و عوامل خارجی (عوامل سانسور که عمدتاً از ارتش هستند) صرفاً در رابطه با این است که چه چیزهایی گفته شوند و چه چیزهایی نگفته نشوند. به عبارت دیگر، سانسوری که توسط ارتش صورت می‌گیرد صرفاً چه چیزهایی گفته شوند یا نگفته نشوند را شامل می‌شود و از اینرو، دخالتی در چگونگی بیان آنها ندارد. هژمونی نه تنها چه چیزهایی باید گفته شود یا نگفته نشود را مشخص می‌سازد، بلکه راهها و روشهای گفتن آن را نیز معین می‌سازد (ص ۴۹).

فصل ششم به مبحث دوگانگی ما (us) و آنها (them) می‌پردازد و چنین استدلال می‌کند که ایجاد این دوگانگی، منحصر به رسانه‌های اسراییلی نیست. به عبارت دیگر، نویسنده در این فصل نشان می‌دهد که روزنامه‌نگاران اسراییلی که در بحرانهای مربوط به امنیت اسراییل مانند انتفاضه به نحوی عملی و عینی برخورد نمی‌کنند و در واقع به عنوان مشارکت‌کننده دخیل در حادثه گزارش می‌دهند، نه یک مشاهده‌کننده بدون ارتباط با حادثه، در این امر تنها نیستند و دیگر روزنامه‌نگاران، مثل روزنامه‌نگاران و رسانه‌های آمریکایی نیز به همین نحو عمل می‌کنند. نویسنده در این فصل به مقایسه نحوه گزارش انتفاضه و جنگ دوم خلیج فارس توسط خبرنگاران و روزنامه‌نگاران اسراییلی و آمریکایی می‌پردازد. به اعتقاد نویسنده، انتفاضه جنگ «ما» (از منظر اسراییلی‌ها) و جنگ «دیگران» (از منظر آمریکایی‌ها) بود، در حالی که جنگ دوم خلیج فارس جنگ «ما» (از نظر آمریکایی‌ها) و جنگ «دیگران» (از منظر اسراییلی‌ها) بود. نویسنده معتقد است دوگانگی «ما» و «دیگران» بر نحوه گزارش تأثیر ناآگاهانه می‌گذارد.

فصول هفتم، هشتم و نهم به نحوه تعامل میان رسانه و مخاطب و اینکه چگونه رسانه‌ها «رمزگذاری» (encoding) و مخاطبین «کشف رمز» (decoding) می‌نمایند می‌پردازد.

در فصل هفتم، نویسنده مورد یک خانواده اسراییلی و نحوه عکس‌العمل آنها نسبت به اخبار تلویزیون این کشور و همچنین کنش میان خودشان (پدر، مادر، دختر) را مورد بررسی قرار می‌دهد. اخبار تلویزیون توسط تهیه‌کنندگان رمزگذاری می‌شود، یعنی به شکلی خاص در چارچوبی خاص ارائه می‌گردد (به عنوان مثال داستان انتفاضه یا بیان نمی‌شود یا اگر بیان شود به



نحوی بیان می‌شود که عربهای فلسطینی را به عنوان تروریستهای متحجر و خالی از مغز معرفی نماید). بینندگان اخبار تلویزیونی هر کدام بر اساس منظر خود به کشف رمز یا به عبارت دیگر، تفسیر و تحلیل خبر برمی‌آیند. این فصل نشان می‌دهد که چگونه مادر خانواده که یک معلم دبستانی است و با کودکان فلسطینی هم سر و کار دارد، با این نحوه گزارش تلویزیون مخالفت می‌نماید و چنین ابراز می‌دارد که عربها بد نیستند یا تروریست نیستند، در صورتی که دختر خانواده این مسأله را انکار می‌نماید.

فصل هشتم در همین ارتباط به نحوه تفسیر اخبار تلویزیون توسط دو دسته از اسرائیلی‌ها می‌پردازد: اسرائیلی‌های رادیکال که به منازعه اعراب و اسرائیل و انتفاضه به عنوان یک بازی با حاصل جمع صفر نگاه می‌کنند و معتقدند فلسطینی‌ها باید سرکوب شوند، و اسرائیلی‌های معتدل که معتقد به نوعی سازش هستند. نویسنده نشان می‌دهد که رادیکال‌ها با دیدن اخبار از تلویزیون اسرائیل که بر اساس دوگانگی ما و آنهاست، بیشتر راضی می‌شوند و برعکس اسرائیلی‌های موافق سازش، با دیدن اخبار، احساس راحتی کمتری دارند.

فصل نهم به تعامل و کشش اعراب فلسطینی داخل اسرائیل نسبت به اخبار می‌پردازد. نویسنده معتقد است از میان سه موضعی که ممکن است مخاطبان اتخاذ نمایند، یعنی موضع هژمونیک (پذیرش آنچه در اخبار می‌آید)، موضع اپوزیسیون (یعنی انکار آنچه در اخبار می‌آید) و موضع «مذاکره شده» (negotiated)، (یعنی پذیرش بخشی از اخبار و انکار بخشی دیگر)، مطالع اعراب اسرائیلی نشان می‌دهد که آنان عمدتاً موضع «مذاکره شده» را اتخاذ می‌نمایند (ص ۹۵).

فصول دهم، یازدهم و دوازدهم هر یک به مطالعه سه موضوع بسیار جالب در رابطه با تأثیر رسانه‌ها بر مخاطبین و کار و ویژه‌های آنها، می‌پردازند.

فصل دهم بر اساس مصاحبه‌های انجام شده با سربازان اسرائیلی است که در دوران انتفاضه رو در روی فلسطینی‌ها ایستاده بودند.

فصل یازدهم به برخی فیلمهای ساخته شده توسط فیلم‌سازان اسرائیلی می‌پردازد که سعی می‌کنند تا با فلسطینی‌ها همدردی نموده و چهره‌ای انسانی از آنها نشان دهند. به عبارت دیگر، این فیلمها فلسطینی‌ها را به عنوان قهرمان معرفی کرده و رودرروی افکار ترویج شده توسط

رسانه‌ها و تلویزیون از فلسطینی به عنوان «دیگران»، قرار می‌گیرد (ص ۱۳۲).

و بالاخره فصل دوازدهم، به بررسی جشنهای صلح در فاصله سالهای ۱۹۹۵ - ۱۹۹۳ می‌پردازد و تحت عنوان دیپلماسی تلویزیون، چهره دیگری از رهبران عرب (در این مورد یاسر عرفات و شاه حسین) نشان می‌دهد.

کتاب گزارش منازعه اعراب و اسرائیل به بررسی یکی از مباحث عمده پرداخته که دانشجویان علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روزنامه‌نگاری، مطالعات فرهنگی و رسانه‌ای و دیگر علاقه‌مندان می‌توانند مورد مطالعه و استفاده قرار دهند. هرچند لحن کلی کتاب عذرخواهانه و مدافعانه است و می‌خواهد به نحوی رسانه‌های اسرائیلی را بی‌تقصیر (apologetic) نشان دهد. اما نکات بسیار جالبی دارد که برای هر خواننده آگاهی بخش خواهد بود. به ویژه شیوه‌های به کار گرفته شده برای انجام این پژوهش می‌تواند مدرسان دانشجویان و محققان این رشته‌ها باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

